

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح خطبه صديقه كبرى، فاطمه زهراء، سلام الله عليها (9)
و ايام سوگواری آن مظلومه شهیده

بنجشنبه 04 06- 03 07:1430 28 05- 2009

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (42:23) (الشورى)

(بگو نمی‌خواهم از شما بر آن مزدی مگر دوستی در خویشان را، و کسی که کسب کند خوبی را، می‌افزائیم مر او را در آن خوبی، به درستی که خدا غفور شکور است)

I. 1. ذکر تاریخی: در کتاب احتجاج آمده است: امام حسن علیه السلام در احتجاجاتی که با معاویه و اصحابش داشت خطاب به مُغْبِرَةَ بِنْتُ شُعْبَةَ گفت: تو همان کسی هستی که فاطمه دختر پیغمبر خدا را زدی و بدنش را خون آلود نمودی، او بدین جهت جنین خود را سقط کرد. تو این عمل را به علت اینکه رسول خدا را ذلیل شمری و با امر آن حضرت مخالفت کنی و نسبت به آن بزرگوار هتک حرمت کرده باشی انجام دادی. در صورتی که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت زهرا را اطهر می‌فرمود: ای فاطمه! تو برترین زنان اهل بهشت می‌باشی. ای مغیره! بدان که خداوند تو را طعمه آتش جهنم خواهد کرد. هم چنین، در کتاب علل الشرائع و کافی از مفضل روایت شده است که گفت: به امام جعفر صادق عرض کردم: فدایت شوم چه کسی فاطمه زهرا را غسل داد؟ فرمود: حضرت علی علیه السلام. ولی من از سخن آن بزرگوار تعجب کردم. امام فرمود: گویا از سخن من شگفت زده شدی؟

گفتم: آری، فدای تو گردم. فرمود: تعجب منماید! زیرا چون حضرت فاطمه صدیقه بود غیر از شخص صدیق کسی دیگر نباید او را غسل دهد. آیا نمی‌دانی که حضرت مریم را غیر از عیسی علیه السلام کسی غسل نداد.

II. 1. ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَافَةٍ وَ اخْتِيَارٍ، وَ رَغْبَةٍ وَ اِثْنًا بِمُحَمَّدٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، عَنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ، قَدْ خَفَّ بِالْمَلَائِكَةِ الْاِبْرَارِ، وَ رِضْوَانِ الرَّبِّ الْغَفَّارِ، وَ مُجَاوَرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ. صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيٍّ وَ أُمَيْنِهِ عَلَى الْوَحْيِ، وَ صَفِيٍّ وَ خَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ رَضِيٍّ، وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

سپس، گرفت او را خدا، گرفتی از روی مهربانی و برگزیدگی، و رغبت و ایتنا به محمد، صلی الله علیه و آله و سلم، از رنج این دنیا سوی راحتی، در حالی که پوشانده شده بود با فرشتگان ابرار، و رضایت پروردگار غفار، در مجاورت ملک جبار. درود خدا بر پدرم، نبی او، و امین او بر وحی، و برگزیده و اختیار شده او از خلق، و مورد رضایت او، و سلام و رحمت و برکات خداوند بر او باد.

1. 1. ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَافَةٍ وَ اخْتِيَارٍ، وَ رَغْبَةٍ وَ اِثْنًا بِمُحَمَّدٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، عَنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ: سپس، گرفت او را خدا، گرفتی از روی مهربانی و برگزیدگی، و رغبت و ایتنا به محمد، صلی الله علیه و آله و سلم، از رنج این دنیا سوی راحتی. در نسخه‌های مختلف این خطبه، قسمت اخیر این فقره با اندکی اختلاف در لفظ آمده است، ولی ما بر اساس همین نسخه کلام آن حضرت، سلام الله علیها، را شرح می‌دهیم. پس از بیان مختصر آثار و برکات نبوت و رسالت پدر خود، حضرت محمد، صلی الله علیه و آله و سلم، سخن از وفات آن حضرت، صلی الله علیه و آله و سلم، می‌گوید. بیان فرمود که قبض روح آن حضرت، صلی الله علیه و آله و سلم، اولاً، توسط خدای تعالی بود نه ملائکه، و ثانیاً، از روی رأفت و مهربانی بود، و برای آنکه او اختیار کرده بود برای خود، شوق و رغبت به لقاء او داشت، او را ایتنا کرده بود برای خود و غیرت و رشک می‌ورزید بر اینکه او گرفتار رنج و تعب این عالم باشد، و آسایش و راحت او را می‌خواست.

در این بیان اشارتی است به اینکه دیگران باید بنگرند که چگونه و در چه حالی گرفته خواهند شد، آیا خدای عزیز مقتدر آنها را خواهد گرفت، چنانچه خدای تعالی فرمود، "كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ" (50:42 ق) (دروغ داشتند آیات ما همه، بگرفتیم ایشان را گرفتی عزیزی قادر).

2. اشاره: خدای تعالی توفی نفوس را در قرآن کریم گاه به خود نسبت می‌دهد، گاه به ملک الموت، گاه به ملائکه، به فرستادگان خود. مرحوم علامه طباطبایی و بسیاری از مفسران دیگر این تفاوت توفی کنندگان را به اختلاف مراتب اسباب می‌دانند، و می‌فرماید:

سبب نزدیکتر به میت ملائکه هستند، که از طرف ملک الموت فرستاده می‌شوند، و سبب دورتر از آنان خود ملک الموت است، که ما فوق آنان است، و امر خدای تعالی را نخست او اجراء می‌کند، و به ایشان دستور می‌دهد، خدای تعالی هم ما فوق همه آنان و محیط بر آنان، سبب اعلا می‌راندن و مسبب الاسباب است.

این سخنی است متین، و از آن نیز می‌توان استنباط کرد که اختلاف مراتب نفوس و ارواح سبب این اختلاف در توفی کنندگان است، و اگر روحی در غایت قرب به خدای تعالی باشد، توفی کننده او خود خدای سبحان خواهد بود. در کشف الاسرار و عدة

الابرار در ذیل آیه کریم، "قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ" (32:11 السَّجْدَه) (بگو دریافت کند شما را فرشته مرگی که گماشته شده است بر شما، سپس سوی پروردگارتان بازگرداننده شوید)، چنین آورده است:

لو لا غفلة قلوبهم ما احال قبض ارواحهم على ملك الموت فلما غفلوا عن شهود الحقائق خاطبهم على مقدار فهمهم و علق بالاغيار قلوبهم، و كل يخاطبه بما احتمل على قدر قوته و ضعفه. اين خطاب بر قدر فهم ارباب رسوم و عادات است که از غفلت راه بحقائق حق نمی‌برند و لطائف اسرار ازل می‌درنیابند، لا جرم شربت ایشان بر قدر حوصله ایشان آمد و گرنه از آنجا که حقیقت است و خطاب با جوانمردان طریقت است، ملك الموت خاک بیز مملکت است. در خاک معدن میجوید و در معدن گوهر میجوید. الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة. خاک می‌بیزد تا تو در خاک چه پرورده‌ای: یاقوتی، لعلی پیروزه‌ای، یا نه که نفتی، قیری، سنگ ریزه‌ای، کلمه خبیثه‌ای یا کلمه طیبیه‌ای، خاکی ببیزد، رگی ببیچد، استخوانی بشکند، او را بر آن ودیعت پاک چه دست بود، و با وی چه کار دارد، که نه او نهاد تا او برگردد. "اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا" (32:42 الزمر)

خیر نساج بیمار بود ملك الموت خواست که جان او بردارد مؤذن گفت وقت نماز شام که الله اکبر الله اکبر، خیر گفت: یا ملك الموت باش تا فریضه نماز شام بگزارم که این فرمان بر من فوت می‌شود و فرمان تو فوت نمی‌شود، چون نماز بگزارد سر بر سجود نهاد گفت: الهی آن روز که این ودیعت می‌نهادی زحمت ملك الموت در میان نبود چه باشد که امروز بی‌زحمت او برداری؟

یا رب ار فانی کنی ما را بتیغ دوستی
مر فرشته مرگ را با ما نباشد هیچ کار
هر که از جام تو روزی شربت شوق تو خورد
چون نماند آن شراب او داند آن رنج خمار

خبر درست است که آدم (ع) روز میثاق در عهد بلی که ذره‌های انبیاء از صلب وی بیرون کردند و بر دیده اشراف وی عرضه کردند عمر داود (ع) اندک دید، گفت بار خدایا از عمر خود چهل سال بوی دادم، رب العزه قبول کرد. پس باخر عمر چون ملك الموت آمد گفت ای آدم جان تسلیم کن، گفت عمر روش راه است اگر جان تسلیم کنم راه نارفته چون بود. ملك الموت گفت: عمر بدادی لا جرم راه تمام نارفته ماند. آدم گفت رجوع کنم که پدرم و مرا به عمر حاجت است و بی‌عمر راه نتوان کرد. در خبرست که "جحد آدم فجحدث ذریته" چون مدت به سر آمد گفت: یا آدم جان تسلیم کن گفت به تو تسلیم نکنم که نه تو نهاده‌ای تا تو برداری، آن روز که جلال عزت و تَقَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي در قالب ما آمد تو کجا بودی؟ امروز اگر باز میخواهند تو در میانه چه کنی؟ رب العالمین فرمود یا آدم خصومت در باقی کن. یا عزرائیل تو دور شو و زحمت خویش دور دار، ای جان پاک به لطف من آرمیده و بمهر من آسوده. يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً.

3. قَدْ خَفَّ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ، وَرِضْوَانُ الرَّبِّ الْغَفَّارِ، وَمُجَاوَرَةُ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ: در حالی که در حلقه فرشتگان ابرار بود، و در پوشش رضایت پروردگار غفار، در مجاورت ملک جبار. یعنی، قبض روح او توسط خدای سبحان همان، و در حلقه فرشتگان مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان راجه به کلمه "ابرار"، چنین می‌گویند:

و کلمه "ابرار" جمع کلمه "بَرّ" به فتحه باء است، و کلمه "بَرّ" صفت مشبیه از مصدر "بَرَّ" به کسره باء است، که به معنای احسان است، و این معنا در مورد کسی صادق است که عمل خود را نیکو بسازد، و از نیکو ساختن آن هیچ نفعی که عاید خودش بگردد در نظر نگرفته باشد، نه جزایی که در مقابل عملش به او بدهند، و نه حتی تشکری را. و خلاصه کلمه "بَرّ" به فتحه باء به معنای کسی است که خیر را بدان جهت که خیر است می‌خواهد، نه بدان جهت که اگر انجام دهد نفعی عایدش می‌شود، بلکه حتی در صورتی هم که خودش آن را دوست نمی‌دارد صرفاً به خاطر اینکه خیر است انجام می‌دهد، و بر تلخی آن که مخالف با خواهش نفسش است صبر می‌کند، و عمل خیر را بدان جهت که فی نفسه خیر است انجام می‌دهد، هر چند به زحمت و ضرر خود تمام شود، نظیر وفای به نذر. و یا بدان جهت که برای دیگران نافع است انجام می‌دهد مانند اطعام طعام به بندگان مستحق خدا.

پس، مراد آن است که این ملائکه و فرشتگان رحمت که اهل برّ و احسان و می‌باشند او گرد او را گرفتند و در خدمت او شدند چنانچه خدای تعالی در مورد نحوه ارتباط اصحاب یمین با آن حضرت، صلی الله و آله و سلم، فرمود، "وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ" (90 91 : 56 الواقعة) (و اما اگر از اصحاب یمین باشد، سلام بر تو از سوی اصحاب یمین).

4. **اشاراتی به رضوان و غفران:** رضوان رب غفار شاید اشاره باشد با راضی و مرضی بودن نفس مطمئنه آن حضرت، صلی الله و علیه و آله و سلم، و دخول او، صلوات الله علیه، در جنت ذات چنانچه خدای تعالی فرمود، "يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي" (30 27 : 89 الفجر) (ای نفس مطمئنه، خشنود و خدایسند به سوی پروردگارت بازگرد و در میان بندگان من درآی و در بهشت من داخل شو).

شیخ ابن عربی در فصوص الحکم در مورد آیات فوق بیاناتی دارد که آن را همراه با شرح قیصری از ترجمه خوارزمی نقل می‌کنیم (با اندکی تصرف):

یعنی هم چنین هر نفس که قرار یافت و اطمینان و ترک هوی و لذت فانیه کرد. پس او راضی است از رب خود و مرضی است نزد او. پس، امر کرد او را که رجوع کند به سوی ربی که او را طلب می‌کند از حضرت الهیه جامعه که مجلای انوار مظهر

کمال او شود و محلّ ظهور سلطنت و افعال او گردد. پس، این نفس مطمئنه ربّ خود را از میان ارباب شناخت و از او و افعال او راضی شد و به حسن قبول و تلقی به انقیاد او را نیز از خود راضی ساخت. [او را گفت] در آی در زمرّه بندگان من که ارباب خود را می شناسند و از او راضی اند، و نزد او مرضی، و اقتصار بر ارباب خود کرده اند و نظر بر غیر ارباب خویش نینداخته اند، و خود را بدانچه از آن ارباب فایض می گردد راضی ساخته اند، با وجود احدیت ذات الهیّه که ربّ الارباب است. و در آی در جنّت من که آن حجاب من است و محلّ احتجاب من. بدانکه جنّت در لغت عبارت است از زمینی که در وی اشجار کثیره است چنانکه سایه او زمین را بپوشاند، و این مأخوذ است از "جن" که به معنی ستر است. جنّت در اصطلاح علمای ظاهر عبارت است از مقامات نزهه و مواطن محبوبه از دار آخرت، و این جنّت افعال و اعمال است. عاشق آسایش برین جنّت نجوید بلکه در مخاطبه رضوان گوید:

آخر ای رضوان مرا با قصر جنّت کم فریب عاشق دیدار او قانع بدین دیوار نیست

... اما عارفان را غیر جنّات موعوده جنّات دیگرست که آن جنّات صفات است، یعنی اتصاف به صفات ارباب کمال و تخلق به اخلاق ذوالجلال، و این جنّات صفات را نیز چون جنّات افعال مراتب و درجات است. و دیگر، جنّات ذات و آن عبارت است از ظهور ربّ هر عارفی بر وی و استتار آن عارف در وی. این جنّات مذکوره جنّات بنده است و حق را نیز مقابل این جنّات، جنّات ثلاث هست و در این آیه کریمه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنّتی، نفس بیدار شده را به واسطه تخصیص اضافی تنبیه فرمود به این جنّت. اوّل جنّت حق، اعیان ثابته است که حقّ بدان اعیان مستتر گشته است، و مشاهده ذات خود به ذات خود از ورای این پرده می کند.

دوم، استتار حقّ است در ارواح چنانکه نه ملک مقرب بر آن اطلاع یابد و نه نبی مرسل و نه غیر او. سوم، استتار او در عالم شهادت است به اکوان تا مشاهده کند عوالمش را از وراء استتار به شکلی که غیر او به آن آگاه نشوند. و این به حسب استتار ذاتش است در ذوات مختلف در عوالمشان، و هم چنین است استتار او به حسب صفات و افعال در صفات و افعال آن عوالم.

پس، چون عارف را فرمان آید که در جنّت من درآی، او غیر این فهم نکند که در آی در ذات خود و عین و حقیقت خود تا آنجا مرا دریابی و از مشاهده من بر خوری، چه مطلوب او جز حقّ نیست، به خلاف غیر عارف که جنّت او آنست که در آن لذّت نفس او باشد مانند نوشیدنی و خوردنی ها و نکاح.

از تو ملکا بهشت کی می طلبم یا حور و قصور و شیر و می می طلبم

زان سوی بهشت عاشقان را راهی است من بر سر ره نشسته پی می طلبم

شیخ در تفسیر آیه گوید، "جنّت من غیر تو نیست. پس، تویی که ستر می کنی مرا بذات خود" و وقایه من می شوی در ذات خود و در صفات و افعال من به ذات و صفات و افعال خود. لاجرم از پس پرده هستی خود بیرون آی و در جنّت من که توی در آی تا از مشاهده دیدار بر خوردار شوی!

ای پرده حق گشته به دلدار نگر این پرده به یک سو فکن و یار نگر

چون جنّت حق باطن احرار آمد در جنّت حق در آی و دیدار نگر

[پایان نقل ترجمه و شرح کلام شیخ.]

چون دانستیم که جنّت ستر و پوشش است، و غفران نیز ستر و پوشش است، به سرّ اینکه در قرآن کریم ورود در جنّت و مغفرت را با یکدیگر ذکر کرده است دانسته می شود. چون رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلّم، عبد راضی و مرضی خدای سبحان بود، و وارد جنّت ذات شد، در پوششی از غفران الهی قرارب گرفت، چنانچه خدای تعالی فرمود، "إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ" (2 : 48 الفتح) (ما برای تو فتحی آشکاری فراهم ساختیم تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد)، یعنی تو پوشیده شدی از صفات نفسانی و قلبی خود، دست و پای و اعضاء و جوارح من بودی در مقام قرب فرائض.

5. وَمُجَاوِرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ: و در مجاورت پادشاهی جبار. این اشاره است به قربی برتر از آنچه پیشتر گفته شد. در قرآن کریم راجع به متقین، سخنی قریب به این مضمون فرمود، "إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ" (54 : 54 القمر) (به درستی که متقین در بهشت ها و نهرا باشند، در جایگاه صدقی نزد پادشاهی مقتدر)، لیکن در کلام صدیقہ کبری، ملک جبار، به جای ملوک مقتدر بکار رفت، احتمال دارد که خواسته باشد بین تقوای رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلّم، و دیگر متقین فرق گذاشته باشد.

در آیه کریمه سوره مبارکه قمر فرمود که متقین "عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ" می باشند. گفته اند که مراد از عندیت قرب منزلت و مکان است، نه قرب مکان و مسافت، و "ملیک" گویاتر از مالک و به معنای پادشاه است. این نکره آوردن "ملیک" برای تعظیم است تا برساند متقین مقرب و نزد پادشاهی عزیز که هیچ کس قدر ملک او را نمی داند می باشند و هیچ چیزی نیست که تحت ملکوت او

نباشد. پس، بزرگ است منزلت کسانی که نزد او می باشند. پیامبر اکرم (ص) فرمود، "أَبِيتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي يَسْقِينِي" (جای نزد پروردگارم دارم، که مرا می خوراند و می نوشاند!).

مولی عبدالرزاق قاسانی در تفسیر آیات سوره مبارکه قمر، چنین می گوید: "إِنَّ الْمُتَّقِينَ" همانا همه انواع متقین، "فِي جَنَّاتٍ" در بهشت هایی از مراتب سه گانه بهشت می باشند که عالی و رفیع است، "وَنَهْرٍ" و در نه‌های علوم، با مرتبه خاص خود به حسب مراتب بهشت های مذکور "فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ" (در مجلس صدق)، یعنی خیر، و کدامین خیر است؟ مقام وحدت است. "عِنْدَ مَلِكٍ" (نزد پادشاه...) در حضرت اسماء در حال بقاء بعد از فناء، و مقام فرق بین ذات و صفات، در حالی که می باشند به توسط ذات در مقعد صدق، و به توسط صفات "عِنْدَ مَلِكٍ" مدبر مملکت وجود، بر حسب حکمت، و مقتضای عنایت، بر بهترین وجه، و برترین نظم "مُقْتَدِرٍ" که قادر است بر تصرف در جمیع آنچه در ملک اوست بر حکم مشیئت، و تسخیرش به مقتضای إرادۀ اش، و هیچ چیزی مانع او نیست که چنین کند.

اما وجه استفاده از اسم مبارک جَبَّار، "جَبَّار" صیغه مبالغه از "جبر" است، و آن پیوند زدن شکسته و اصلاح نمودن خراب می باشد. جَبَّار کسی است که اراده اش نافذ است و اراده خود را بر هر کس که بخواهد به جبر تحمیل می کند. "جابر" نیز اسم فاعل از همین ریشه است. در دعای جوشن کبیر وارد شده است، "یا جابر العظم الکسیر" (ای به هم پیوند زننده استخوانهای شکسته!) از حضرت علی علیه السلام نیز در دعا نقل کرده اند، "یا جابر کل کسیر ومسهل کل عسیر" (ای پیوند زننده هر شکسته و آسان کننده هر دشوار!).

"جَبَّار" بودن خدای تعالی به این معناست که جبران می کند نقص مردم را و اصلاح می نماید خرابی های آنها را. گفته شده است که "الجَبَّار" کسی است که جبر کسور (شکستگی ها) می کند، و شرح صدور (سینه ها).

مولی عبدالرزاق قاسانی در لطائف الإعلام فی إشارات أهل الإلهام می گوید: عبدالجَبَّار مظهر اسم "الجَبَّار" است، و او کسی است که جبر غیر می کند. پس، عبدالجَبَّار کسی است جبر می کند شکستگی را در فعل با هَمَّتْ، [چنانچه در قرآن کریم فرمود]، "فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي" (5:110 المائدة) (پس در آن می دمیدی، و به اذن من پرندۀ ای می شد).